



عنوان : ولایت وصی بر جنین در امور مالی و غیر مالی از دیدگاه فقه امامیه و فقه حنفیه

نویسندگان : فرح زهرا رضوی^۱ و مریم برقی^۲ (نویسنده مسئول)

چکیده

خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و برای اداره امور نیاز به ولی و سرپرست دارد. فقه و شریعت سرپرستی خانواده را به پدر و جد واگذار کرده است و در صورت نبود پدر و جد وصی آندو از این عهده بر می آید. ولایت وصی بر جنین مصادیق زیادی ندارد جنین فرد محترمی است به علت اینکه حیات صورت نگرفته در بعضی از مصادیق جنین بسیاری از حقوق جنین محروم می باشد و مستحق آن نیست. گرچه برخی از موارد همانند کنار گذاشتن ارث توسط ولی او و عدم قصاص مادربه علت حفظ جنین تا مدت حمل مادر را می توان از حقوق جنین نام برد. در این تحقیق ولایت وصی بر جنین از دیدگاه امامیه و حنفیه بررسی قرار گرفته. روش پژوهش از لحاظ ابزاری، روش کتابخانه ای و از لحاظ علمی، روش توصیفی - تحلیلی می باشد و با رجوع به منابع روایی و فقهی در موضوع ولایت وصی، داده ها استخراج شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته اند.

دست آورد های این تحقیق پس از بررسی معنای لغوی و اصطلاحی وصیت، ولایت و جنین بررسی قرار گرفته است. سپس به وسیله دلایل قرآنی و روایی جواز وصیت بر جنین را به اثبات رساندیم. سپس اگر آن شرایط مانند بلوغ، عقل، اسلام و عدالت نباشد ولایت وصی ساقط می شود. در اینجا بین فقه امامیه و حنفیه اختلافی نیست فقط در فقه حنفیه رتبه وصی بعد از پدر است و اگر پدری وصی را انتخاب نکرده باشد آن موقع پدر بزرگ ولایت دارد.

سپس ولایت وصی بر جنین در امور مالی و غیر مالی از دیدگاه فقه امامیه و حنفیه مورد بررسی قرار گرفته است. در این نوشتار سعی شده تمام ادله ذکر شود و جمع آوری دیدگاه فقهای امامیه و حنفیه از ویژگی های این تحقیق است.

واژگان کلیدی: ولایت، وصی، جنین، قصاص، فقه حنفیه.

^۱ دانش پژوه دکتری فقه خانواده، پاکستان، کد تحصیلی ۱۲۵۳۴۴۹، مدرسه عالی قرآن و فقه، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران

^۲ مدیر گروه فقه خانواده مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، استاد یار و مدیر پژوهشگری فقه و حقوق مبانی حقوق جامعه الزهرا، قم، ایران



۱ - مقدمه

فقط خداست که بر ما حاکمیت و ولایت دارد. و ولایت پیامبرصل الله علیه و آل و ائمه علیه السلام از جانب خداست تا نیاز جوامع از طریق پیامبرصل الله علیه و آل و السلم و ائمه علیهم السلام بر طرف شود. چون خدا مستقیماً نمی‌تواند امور جوامع را بر عهده بگیرد. برای خانواده هم که دارای اهمیت خاصی در فقه و شرعیت هست مثل جامعه نیاز به ولی و سرپرست دارد پدر را ولی و سرپرست خانواده قرار داده و برای او برنامه دارد. این جامعیت در سایه وحیانی و الهی بودن این دین است که به وسیله ولی عام که پیامبرصل الله علیه و آل و السلم و اهل بیت علیهم السلام هستند به بشریت اعلام شد. اما ولایت بر جنینی که ولی خاص (پدر و جد پدری) نداشته باشد وصی آن این سرپرستی را بر عهده می‌گیرد. در این تحقیق به محدوده ولایت وصی بر جنین در امور مالی و غیر مالی از نظر فقه امامیه و حنفیه می‌پردازد. حال با توجه مطالب که بیان شده، محقق در صدد است که اختیارات وصی را در قبال سرپرستی یا ولایت با استفاده از کتب فقهی و روایی بیان کند.

در لابلای مباحث فقهی در درباره وصی مطالبی ارایه شده است در باب نکاح از کتب فقهی از قبیل مکاسب و لمعه یا در معاصر ما کتاب نکاح زنجانی و موسوعة احکام الاطفال و ادلتها لکن تحقیق مستقلی مشاهده نشده یا به دست محقق نرسیده است.

یکی از مزایای نوشتار حاضر بیان نظریه حنفیه هست. این کتابها همه مسائل را آورده‌اند و احکام مورد نظر من یکجا نیستند یا در بعضی کتب نظر حنفیه گفته نشده بخاطر همین محقق را با دشواری روبرو می‌سازد در نتیجه، در این تحقیق می‌خواهیم مسائل ولایت وصی را از دیدگاه امامیه و حنفیه یکجا کنیم و به نظر ما به نوع خود یک نوآوری باشد.



۲ - تعریف جنین

پیش از مباحث اصلی لازم است مفهوم شناسی برخی کلمات کلیدی بپردازیم

۲-۱ جنین در لغت

جنین از ریشه جَنّ به معنی پوشیدن و مستور کردن است (دایرة المعارف تشیع، ۴/۴۹۴) و جنین بر وزن فعیل اسم مفعول است به معنای پوشیده شده. بر همین اساس، معنای جنین در کتب لغت چنین آمده است: «الجنین، الولد مادام فی بطن أمه لاستتاره فيه و جمعه أجَنّه و أجَن، و قد جَنّ الجنین فی الرحم و أَجَنَّتْهُ الحامل؛ جنین، فرزند است تا زمانی که در شکم مادرش است و به علت مخفی بودنش در رحم جنین نام گرفته است.» جمع لفظ جنین، اجَنّه و اجَنن است. جنین در رحم پوشیده شده و حامل (جنین) آن را پوشانده است. (طریحی، ۶/۱۳۷۵، ۲۳۰)

جنین در قرآن نیز به همین معنا آمده است: «و إذ أنتم أجنة فی بطون أمهاتکم؛ و هنگامی که در رحم مادرها جنین بودید.» (نجم: ۳۲) الفاظ حمل و حیل نیز در معنای جنین به کار می‌رود و چنان که در آینده بیان خواهد شد، در مواد قانونی و حقوق ایران هم از لفظ حمل به جای جنین استفاده می‌شود. در کتب لغت نیز معنای آن مرادف با جنین است؛ چنان که آمده است: «الحمل، ما فی البطن من ولد؛ حمل، فرزند در رحم را گویند.» (شرتوتی، ۱۳۷۷، ۲۳۲)

۲-۲ جنین در اصطلاح

ارائه تعریف اصطلاحی جنین در فقه امامیه و حقوق ایران در بادی امر ساده به نظر می‌رسد و حتی می‌توان اظهار داشت که معنای لغوی و اصطلاحی آن، نه تنها در فقه بلکه در حقوق نیز يك سان است. با وجود این، در کلام و کتب فقهی امامیه مبحث خاصی به جنین و احکامش اختصاص نیافته و بر همین اساس، تعریف دقیق و روشنی از جنین ارائه نشده و فقط برای مثال، شهید ثانی با ارائه تعریفی کلی از جنین می‌گوید: «الجنین و هو الولد مادام فی البطن؛ جنین به فرزند گفته می‌شود، تا زمانی که در رحم است.» (الشهید الثاني، ۸، ۱۳۱۳/۲۰۹)

۳ تعریف وصیت

۳-۱ وصیت در لغت

وصیت در لغت، مشتق از «وصی یوصی» به معنی وصل و پیوند بین دو شیء است. به اعتبار اینکه موصی، تصرف در اموال و دخالت در امور زمان خود را به بعد از موت متصل می‌نماید، آن را وصیت نامیده اند. (طریحی، ۴/۵۱۱، ۱۳۷۵)

و گفته شده وصیت از فعل رباعی «اوصی یوصی یا وصّی» گرفته شده و به معنی عهد به کار می‌رود. (جوهری، ۶/۲۵۲۵، ۱۴۰۴) در این صورت وصیت نامیدن عقد مزبور به اعتبار تعهدی است که موصی آن را می‌پذیرد. و اسم آن وصایت (باکسر و یا فتح واو) به معنی تعیین وصّی برای صغار و مجنون می‌باشد. (انصاری؛ طاهری، ۳/۲۱۷۲، ۱۳۸۴) وصیت از ریشه «وَصّی» است که در لغت به معنای گیاهان به هم وصل شده و بافته شده آمده و «أرض واصیة» یعنی زمینی که سراسر پوشیده از گیاه به هم متصل. (ابن منظور، ۱۵/۱۴۱، ۳۹۳)

۳-۲ وصیت در اصطلاح

«وصیت» در اصطلاح علم اخلاق با پند و موعظه سفارش کردن بر دیگری، جهت فرمان بردن و عمل نمودن است. (راغب اصفهانی، ۵۲۵، ۱۳۱۹) و در اصطلاح فقه این است که انسان، تملیک و واگذاری عین مال یا منفعت آن را بعد از وفات خودش به شخص دیگر یا عموم مردم سفارش کند؛ به طوری که تصرف در اموال وی بعد از مرگش برای دیگران مباح باشد. (طریحی، ۴/۱۳۷۵، ۵۱۲)

«وصیت» عبارت است از برنامه‌های عهد و ایصال (رساندن)، و آن همان چیزی است که به آن وصیت می‌شود؛ و «وصّی» کسی است که متّصف به تعهد و ایصال باشد؛ این معنی بر موصی (وصیت کننده) که تعهد می‌کند، نیز صدق کرده، و همچنین بر «موصی الیه» نیز صدق می‌کند، که قبول إجراء تعهد نموده و تحقق رساندن وصیت به دست ایشان است. (مصطفوی، ۱۳/۱۳۶۰، ۱۲۸) اما در اصطلاح، بسیاری از فقیهان در تعریف آن نوشته‌اند: «هِيَ تَمْلِیکُ عَیْنٍ أَوْ



مَنْفَعَةٍ أَوْ تَسْلِيَةٍ عَلَى تَصَرُّفٍ بَعْدَ الْوَصِيَّةِ؛ وَصِيَّةٌ أَنْتَكِهِ مَوْصِي، عَيْنُ مَلِكٍ خُودِ يَافِ مَنْفَعَتِ أَنْرَا بَهْ فَرْدِ يَافِ اِفْرَادِي بَعْدَ از وَفَاتِ خُوشِ تَمْلِيكِ نَمَافِدِ وِ يَافِ بَهْ تَصَرُّفِ دَرِ أَنْ، مَسْلُطٌ نَمَافِدِ. (شهید ثانی، ۱۱، ۵/۱۳۷۷)

شهید ثانی می‌نویسد: در عین مندرج می‌شود، آنچه بالفعل و در زمان حیات موصی موجود باشد، مانند درختان و آنچه در آینده موجود می‌گردد، مانند ثمره درختان. همچنین مندرج می‌گردد در منفعت، منفعت دائمی و منفعت موقت پس موصی حق دارد به همه این امور وصیت نماید. (شهید ثانی، ۱۱۵، ۶/۱۳۸۹)

امام خمینی در تحریر الوسیله می‌نویسد: «و هی اما تملیکیه، کان یوصی بشیء من ترکته لزید، ویلحق بها الایصاء بالتسلیط علی حقّ. و اما عهده، کان یوصی بما یتعلّق بتجهیزه، او باستئجار الحجّ و الصلاة او نحوهما له. و اما فکیه تتعلّق بفکّ ملک کالایصاء بالتحریر؛ وصیت یا تملیکی است مثلاً اینکه به چیزی از ترکه اش برای زید وصیت نماید - و به آن ملحق می‌شود وصیت کردن به مسلط شدن بر حق - و یا عهده است مثلاً اینکه وصیت می‌کند به آنچه که متعلق است به تجهیزش یا به اجیر گرفتن برای حج یا نماز یا مانند اینها برای او؛ و یا فکی است که به فکّ ملکی تعلّق دارد مانند وصیت کردن به آزاد نمودن». (خمینی، ۲/۱۰۰، بی - تا)

بعضی دیگر از فقیهان در تعریف آن نوشته‌اند: وصیت، پذیرش تعهد در حیات شخص نسبت به بعد از وفات او است و دلیل این تعریف، ملاحظه وصل امور قبل از وفات به بعد از آن نیست، بلکه پیروی از قرآن مجید است، چرا که این تعهد را، وصیت نامیده، و می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ؛ دستور داده شده که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر متاع دنیا را مالک است، وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان». (بقره: ۱۸۰)

در این آیه شریفه، وصیت در تعهد خاص به کار رفته و معنی اصطلاحی آن از این آیه برداشت می‌شود. (خوئی، ۲۹۳، ۳۳/۱۳۱۷)

مقصود از وصایت در اصطلاح فقها وصیت به ولایت بر اخراج حق، یا استیفا حق و یا ولایت بر طفل یا مجنون است و موصی ولایت بر این امور را به اصالت داراست (مانند پدر و جدّ پدري) یا به طور عرضی (مانند وصی آنان) در صورتیکه در وصیت نمودن به این امور مانع باشد. (بحرانی، ۵۵۸، ۵/۲۲/۱۴۰۵)

بنابراین وصیت به ولایت بر اولاد صغار و مجانین، توسط پدر و جدّ پدري، برای حفظ و نگهداری و تصرف در اموال آنان، به گونه ای که سود و مصلحت آنها رعایت گردد، وصایت نامیده می‌شود. (نجفی، ۳۸۹، ۲۸/۱۳۹۲)

۴ تعریف ولایت

۴-۱ ولایت در لغت

ولایت (بفتح واو و بکسر واو)، «ولاء»، «ولی»، «مولى»، «اولی» و مشتقات دیگر آن همه از ماده «ولی» می‌باشد. معنای اصلی این کلمه عبارت است از آن که دو چیز یا چند چیز در کنار هم آنچنان قرار گیرند که چیز دیگری بین آنها فاصله نیندازد. با توجه به این معناست که کلمه «ولایت» در مورد قرب و نزدیکی نیز بکار رفته است (اعم از قرب مکانی و قرب معنوی) و همچنین در مورد دوستی، یاری، تصدی امر، حکومت، تسلط و معنای دیگر از این قبیل استعمال شده است؛ زیرا در همه این موارد نوعی مباشرت و اتصال وجود دارد. (راغب اصفهانی، ۱۳۱۹، ۵۳۳)

از نظر موارد استعمال کلمه «ولایت»، راغب در کتاب مفردات (راغب اصفهانی، ۱۳۱۹، ۵۳۳) و جوهری در کتاب صحاح (جوهری، ۲۵۳۰، ۵/۱۴۰۴) گفته‌اند: ولایت (بکسر واو) به معنای تسلط و ولایت (بفتح واو) به معنای نصرت به کار رفته است.

اما صاحب اقرب الموارد فرقی بین این دو قایل نشده و گفته است: ولایت (بفتح واو) و ولایت (بکسر واو) به معنای قرابت است. (شرتونی، ۱۳۷۷، ۲/۱۴۷۸)

۴-۲ ولایت در اصطلاح

ولایت به معنای عام در نزد فقها، سلطه و سلطنت است، و به تعبیری دیگر، قدرت شرعی و قانونی است که شارع آن را به اصالت و یا به صورت عرضی، (ولایت به اصالت) (بالاصالة)، مانند ولایت پدر و جدّ پدري بر صغار و



ولایت عرضی (بالعرض)، مانند ولایت وصی و یا عدول از مؤمنین در صورتیکه پدر و جدّ پدری نباشد. جعل نموده است و به صاحب آن اجازه می‌دهد در امور دیگری (اعم از جان یا مال و یا هر دو) دخالت نماید. (بحرالعلوم، ۲۱۰، ۳/۱۳۷۷)

ولایت به معنای فوق شامل انواع ولایت، اعم از ولایت پیامبر، امامان معصوم علیهم السلام، حاکم، پدر و جدّ پدری و وصی می‌گردد. البته در محدوده اختیارات و مراتب، از یکدیگر متمایز می‌گردند.

بنابراین مقصود از ولایت، اقتدار شرعی است، و به عبارت روشنتر، مسئولیتی شرعی است که شارع مقدّس به منظور نگهداری، مواظبت، تربیت و اداره امور مالی و غیر مالی کودک یا سفیه و یا مجنونی که حجرشان متّصل به صغر آنهاست، به ولی اعطا کرده است.

۵ - جواز وصیت برای حمل

آنچه مشهور است که وصیت برای حاملگی موجود جایز است. (سمرقندی، ۲۰۸، ۳/۱۴۰۵) شیخ در المبسوط می‌فرماید: «وصیت حمل در صورتی جایز است که در وقت وصیت ایجاد شود و زنده بیرون بیاید و چون مرده بیرون بیاید وصیت صحیح نیست». (طوسی، ۱۲، ۴/۱۳۸۶)

۵-۱ دلیل جواز وصیت به حمل

می‌توان جایز بودن وصیت را از کتاب و سنت استنباط نمود

آیات

۱) قوله تعالى: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ؛ بر شما مقرر و لازم شده چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی از خود به جا گذاشته است، برای پدر و مادر و خویشان به طور شایسته و پسندیده وصیت کند. این حقّی است بر عهده پرهیزکاران». (بقره: ۱۸۰)

این آیه دلالت بر جواز وصیت به خویشاوندان از جمله حاملگی دارد، خواه حاملگی او باشد یا خویشاوند دیگر. اطلاق آیه اول شامل وصی بر جنین هم می‌شود. چون وصیت را از امور خیر دانسته و اطلاق آن شامل جنین هم می‌شود.

۲) و قوله تعالى: "مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ؛ (نساء: ۱۲)

۳) و "مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ؛ (نساء: ۱۲)

همه این آیات ها به طور کلی حکایت از جایز بودن وصیت را هم برای خویشاوندان و هم برای دیگران دارد، خواه حمل برای موصی باشد یا نه. این آیات در مورد مسئله دین هست که در لابلای زیر وصیت قرار گرفته. و وصیت را امر مورد قبول بیان کرده است. و این وصیت اطلاق دارد در این آیات.

رابطه آیه اول با آیه دو و سه این است که آیه اول وصیت را برای والدین و اقربین بیان کرده است. ولی در آیه های بعدی وصیت مقید به افراد خاصی نشده است. از این رو نمی‌توان اختصاص آیه اول به والدین و اقربین دلیلی بر اختصاص به حاملگی در موارد خاص دانست.

اشکال:

آیه اول خطاب به پدر و مادر و خویشاوندان است، دلالت بر جواز وصیت فقط برای خویشاوندان نزدیک از جمله حاملگی دارد و شامل وصیت حاملگی خارجی نمی‌شود.

جواب:



آیه اگر چه مقید به این عنوان باشد، اما در کنار آن آیات سوره نساء است و نمی توان آن را به آیه بقره مقید کرد زیرا همه آنها تأیید شده و منبع آن است. قید به این صورت است که یکی از آنها تأیید و دیگری نفی می شود و در اینجا چنین نیست. (جمع من المحققین، ۱۱۵، ۱/۱۴۲۸)

روایات

روایات در باب وصیت

روایات در چند طایفه تقسیم می شود

روایاتی که در حکم تغییر وصیت یا تخلف از وصیت میت است. صحیح محمد بن مسلم می گوید: از ابوجعفر علیه السلام درباره مردی که در راه خدا وصیت کرده است، پرسیدم: آن را به کسی که وصیت می کند، بده. اگر چه یهودی یا نصرانی باشد، خداوند متعال می فرماید: «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَأِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ؛ پس کسانی که بعد از شنیدن وصیت، آن را تغییر دهند، گناهش فقط بر عهده آنانی است که تغییرش می دهند؛ یقیناً خدا شنوا و داناست». (بقره: ۱۸۱) (حرعاملی، ۳۱۱، ۱۳/۱۳۸۶)

تقدم وصیت بر ارث

صحیح برید عجلی می گوید: از ابوجعفر علیه السلام درباره مردی پرسیدم که به حج رفت و برای خود شتری و کمک هزینه و رزق داشت و در راه مرد؟ فرمود: «اگر ضرورت بود و سپس در حرم از دنیا رفت، حج الاسلام او را کفایت می کند و اگر پیش از احرام در حال سورّه بمیرد، شتر و رزق و روزی و مخارجش و آنچه داشته است. او مشمول حجه اسلام است و اگر چیزی از آن باقی مانده باشد، برای ورثه است اگر دین را نپردازد، گفتیم: آیا دیدی که حج اختیاری بوده یا خیر؟ قبل از احرام در راه مرد، شتر و مخارجش به چه کسی می رسد؟ فرمود: هر چه دارد و آنچه از خود به جا می گذارد برای ورثه است، مگر اینکه بدهی داشته باشد و از طرف او پرداخت شود یا وصیت کرده باشد، در این صورت آن را برای کسی که به او وصیت کرده است، اجرا می کند. وصیت می کند و آن از یک سوم سهم او حاصل می شود». (حرعاملی، ۳۴، ۸/۱۳۸۶) و معانی دیگری دارد. از بیان این روایات و روایات دیگر معلوم می شود که وصیت برای هرکس جایز است. (حرعاملی، ۳۴۳، ۱۳/۱۳۸۶)

۵- ۲ شرایط صحت وصیت

اول: حضور او در وقت وصیت، اگر چه قبل از ورود روح به او و حیاتش، و این چیزی است که در وصیت اصلاً اختلافی وجود ندارد، بلکه بر آن اتفاق نظر است (حلی، ۱۹۸۲، ۵۱۴) زیرا ادله دال بر اعتبار آن از قرآن و سنت، ناظر به اراده شخص حاضر در زمان وصیت است، بدون تردید در آن، هر چند وصیت، مالکیت دارایی یا منفعتی باشد و شخص غیر موجود نه توانایی و نه توانایی تملک مال را دارد.

دوم: علم به وجود او در موقع وصیت، و احراز وضعیت او کمتر از شش ماه از زمان وصیت است، پس معلوم می شود که در وقت وصیت یا در زمان وصیت حاضر است. حداکثر مدت حاملگی یا کمتر در صورت عدم وجود شوهر یا ولی و با حضور یکی از آنها صحیح نیست. به دلیل عدم علم به وجود آن در آن زمان، و صحت عدم وجود آن به دلیل امکان تجدید آن پس از آن. (شهید اول، ۳۰۶، ۲/۱۳۹۵)

سوم: فراق او در حال حیات (علامه حلی، ۳۳۲، ۶/۱۴۱۳) یعنی اگر در حال زنده بودن جدا شود صحت وصیت آشکار می شود، پس اگر او را مرده به دنیا آورد، بطلان و عدم ثبات وصیت آشکار می شود. حتی اگر در شکم مادرش زنده به دنیا آمده باشد. (خوانساری، ۱۳۶۳، ۴/۵۹۱)

دیدگاه حنفیه

در این مورد حنفیان معتقدند که اگر جنین در زمان وصیت حاضر و زنده باشد، وصیت برای آن صحیح است، در غیر این صورت صحیح نیست، اما معلوم است که شش ماه پیش زنده به دنیا آمد. (سمرقندی، ۲۰۸، ۳/۱۴۰۵)

۶- شرایط وصی

۶-۱ بلوغ

اول لازم است قبل از شرط بلوغ، نوع بلوغ را از دیدگاه فقهای امامیه و حنفیه بپردازیم.



از دیدگاه فقها، بلوغ بر دو نوع است:
الف. بلوغ طبیعی
ب. بلوغ تقدیری

بلوغ طبیعی

یعنی آن حالتی است که نشانه‌ها و علامت‌های جسمانی مثل رویش مو بر عانه، خروج منی و... تشخیص داده می‌شود. فقها در این زمینه نشانه‌ها نظریه‌های متفاوتی دارند؛ چنانکه در بعضی از آن نشانه‌ها با یکدیگر اتفاق نظر داشته و در بعضی دیگر اختلاف عقیده دارند.

آنچه اتفاق نظر بین فقها وجود دارد این است که خروج منی از آلت تناسلی شخص است. (شمس الدین، ۱۵۲، ۱/۷۳۴) می‌توان گفت که این اتفاق رأیی که در این زمینه مذکور بیان شد به بخاطر تصریحی است که قرآن کریم و سنت نبوی بدان نموده است. در قرآن کریم آمده است: «اذ بلغ الاطفال منكم الحلم فليستأذنوا؛ هنگامی که اطفال شما به حد بلوغ رسند باید اجازه بگیرند (نور: ۵۹).

و از پیامبر اکرم (ص) نقل است که «رفع القلم عن الثلاث... عن الصبی حتی یحتلم». (طوسی، ۲۸۲، ۲/۱۳۸۶) شاید این اشکال به ذهن برسد که خروج منی خاص مردان است لذا برای زنان حالت بلوغ طبیعی را چطور تشخیص داده شود؟ فقهای امامیه و حنفیه در این مورد، بروز حالت حیض و نیز حامله شدن در زنان را از جمله علامات بلوغ طبیعی می‌دانند. اما از مواضعی که در تشخیص علامات بلوغ طبیعی بین فقها اختلاف نظر وجود دارد، رویش موی خشن بر عانه است. (طوسی، ۲۸۳، ۲/۱۳۸۶)

فقهای امامیه این حالت را نشانه بلوغ طبیعی می‌دانند؛ در حالی که علمای حنفی (معوض، ۱۳۱۳) این نشانه را دلیل بر بلوغ طبیعی نداشته و فرقی بین رویش موی خشن بر عانه و محل‌های دیگر بدن قائل نیستند. (الرملی، ۳۸۵، ۴/۱۰۸۷)

بلوغ تقدیری

وقتی که با توجه به علایم و نشانه‌های یاد شده نتوان حالت بلوغ را در انسانی تشخیص داد نوبت به بلوغ تقدیری می‌رسد که آن عبارت از گذشتن مدت معینی از عمر هر فرد انسان است. فقهای امامیه عقیده دارند که سن بلوغ در پسر، گذشتن ۱۵ سال تمام قمری است و سن بلوغ در دختران، تمام شدن ۹ سال تمام قمری است؛ (طوسی، ۲۸۲، ۲/۱۳۸۶) حنفی‌ها بر این عقیده‌اند که سن بلوغ دختر درست مثل سن بلوغ در پسران است که با تمام شدن پانزده (۱۵) سال قمری معین می‌شود. اما عده زیادی از حنفیه عقیده دارند (ملاخسرو، ۱۳۹۸، ۲/۲۷۵) که حداقل سن بلوغ در دختران، تمام شدن نه (۹) سال قمری است؛ (ملاخسرو، ۲۴۵، ۲/۱۳۹۸) در حالی که بعضی از حنفیه عقیده دارند که سن بلوغ در پسر ۱۸ سال تمام ولی در دختران ۱۶ سال تمام می‌بوده. (کاشانی، ۱۴۲، ۱/۱۴۰۶) قاضی ابویوسف حنفی عقیده دارد که به طور مطلق نمی‌توان شرط بلوغ در وصی را معتبر دانست. وی چنین نظری دارد: به همان نسبت که وکیل نمودن شخص ده ساله، صحیح است، وصی قرار دادن وی نیز بلا اشکال خواهد بود. (المقدسی، ۱۹۸، ۶/۱۴۱۷)

علمای امامیه عقیده دارند که وصی نمودن شخص نابالغ به طور انفرادی صحیح نیست ولی اگر شخص بالغی به وی منضم شود صحیح خواهد بود، منتها شخص نابالغ تا رفع حالت صغر، حق تصرف در مورد وصیت را ندارد و شخص بالغ منضم شده می‌تواند تا رفع حالت صغری در امر وصیت، تصرفات شرعی انجام دهد و اگر وصی صغیر، حالت صغر خود را پشت سر گذاشت و بالغ گردید بدون اینکه لازم باشد تا دوباره انشای وصایت جاری شود، می‌تواند تصرفات خود را به عنوان وصی آغاز نماید. (بحرالعلوم، ۱۳۰۳، ۳۱۹)

۲-۲ عقل

فقها عقیده دارند که عقل یکی از شرایط ضروری برای شخص وصی است و اگر موصی، فرد مجنون را وصی خود قرار دهد، این وصیت باطل خواهد بود؛ چون مجنون قادر نیست امور خود را اداره کند و به بخاطر اختلال در قوای فکری خود قدرت تصمیم‌گیری و تصرف در مسائل خود ندارد و حتی بر فرزندان خود نیز ولایت ندارد و امور وی را باید شخص دیگری اداره کند. بنابر این به طریق اولی قادر اداره امور فرد دیگر را نیز نخواهد داشت. (کرکی، ۱۰۵، ۱۲/۱۴۱۴)

باید گفت جنون بر دو قسم است:



الف. جنون مطبق ب. جنون ادواری.

اولی یعنی جنون ممتد یا مطبق آن حالتی است که از شخص مجنون (دیوانه) جدا شدنی نیست و همیشه در وجود او مستمر است. اما جنون ادواری، آن حالتی است که گاهی بر شخص به طور غیردائمی، عارض می‌گردد. بدین صورت که گاه شخصی دیوانه می‌شود و بعد از رفع حالت جنون دوباره به حالت عادی خود بر می‌گردد. مثلاً شخص چند ساعتی در حالت عادی است و چند ساعت دیگری در حالت جنون می‌باشد یا اینکه یک فصل از سال، عاقل است و در فصل دیگر جنون پیدا می‌کند. (بحر العلوم، ۱۳۰۳، ۳۱۵)

سوال ضروری که در مورد این شرط پیش می‌آید این است که: آیا بطلان وصایت در حالت جنون، مختص جنون اطلاق می‌شود یا بین جنون اطلاق و ادواری تفاوتی هست؟ (مشهدی خداداد، ۱۳۲۹، ۳۱۵)

از دیدگاه فقها به دست می‌آید که مطلقاً جنون بطلان وصایت است. و هیچ تفاوتی بین جنون اطلاق و ادواری، قائل نیستند و وصی، خواه جنونش مستمر باشد یا خواه جنونش غیرمستمر، امور ولایت و وصایت را نمی‌تواند عهده بگیرد. اما بعضی از فقهای امامیه جنون ادواری را از جنون اطلاق جدا کردند. بدین صورت که مجنون ادواری در زمانی که عاقل بوده وصایت بلاشکال است و اینچنین می‌شود گفت که انجام امور وصایت، بر زمان افاقه شخص وصی معلق است؛ یعنی او فقط در صورت عاقل، وصی است. (بحر العلوم، ۱۳۰۳، ۳۱۵)

دیدگاه حنفیه

بسیاری از فقهای حنفیه نیز در صورت افاقه وصی قرار دادن مجنون ادواری را، بی اشکال دانسته‌اند. و باطل بودن وصیت را تنها در حالت جنون اطلاق می‌دانند. (اوزجندی، ۳/۵۳۳، بی - تا)

۶-۳ وصی مسلمان باشد

مسلمان بودن «وصی» از شرائطی است که فقها بر آن اجماع دارند (سبزواری، ۲۰۶، ۲۹/۱۳۸۶) و نظر خلافی در این مورد دیده نشده است؛ زیرا همه فقها، وصایت را نوعی ولایت می‌دانند. شخص موصی، ولایت اموال خود را بعد از فوت به وصی تفویض می‌نماید. (بحرانی، ۲۶۴، ۲۳/۱۳۶۹)

دیدگاه حنفیه

برخی از فقهای حنفیه، معتقدند که شخص کافر ذمی را وصی قرار دادن صحیح است؛ اما بر حاکم شرع واجب است که او را عزل کند و فرد مسلمانی را وصی منصوب کند و بر این اساس، همه اموری که وصی ذمی، قبل از تاریخ عزل خود انجام داده باشد همگی نافذ و صحیح خواهد بود. (اوزجندی، ۳۳۳، ۳/۱۴۱۱) بر اساس این نظریه، آیه شریفه «ولا تتركوا» فقط دلالت بر حرمت عمل وصایت شخص ذمی دارد ولی مثبت بطلان وصایت نیست، منتها حاکم شرع به واسطه اینکه قائم بر نهی از منکر است با عزل وصی ذمی از ادامه این کار حرام جلوگیری می‌کند.

دیگر مواردی که در این زمینه ذکر شده این است که آیا قرار دادن وصی شخص کافری را چه ذمی باشد یا حربی توسط موصی کافر، صحیح است یا خیر؟

کافر چه ذمی چه حربی باشد به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف. کافری که به درستکاری و عدالت، در هم کیشان خود معروف مشهور است.

ب. کافری که به فسق و فجور، مشهور است.

اگر شخص کافر فاسقی را موصی کافر به عنوان وصی خود تعیین کند، بعضی از فقهای امامیه معتقدند که چنین وصیتی صحیح نیست. (حلی، ۱۳۱۳، ۳۹۳) اما اگر شخص وصی، کافر عادل باشد بعضی از حنفیه صحیح می‌دانند. (اوزجندی، ۳۳۳، ۳/۱۴۱۱) این قدامه چنین نظری را به اصحاب رأی نسبت داده است. (ابن قدامه ۱۴۱۱) مبنای دلیل اول نیز این است که معتقدان به آن عقیده دارند کافر عادل از مسلمان فاسق بی ارزش تر است و همچنان که مسلمانان فاسق نمی‌توانند وصی قرار گیرد به طریق اولی شخص کافر ولو بین هم کیشان خود به عدالت مشهور باشد نمی‌تواند به عنوان وصی شخص کافر، معین شود.



باید قبل از دیدگاه‌های فقها امامیه و حنفیه در مورد این شرط «عدالت» اول لازم است معنی فقهی آن و محدوده این شرط را بررسی کنیم. بنا به تعریف ابن رشد، عدالت صفتی است که اضافه بر اسلام است که بر اثر آن، شخص، ملتزم به انجام واجبات و مستحبات و اجتناب از محرمات و مکروهات شرعی می‌گردد. (القرطبی، ۳۴۹، ۲/۱۴۳۱)

ابوحنفیه معتقد است که اگر شخصی خود را بظاهر مسلمان معرفی کند و علم به فسق و فساد وی باشد، عادل است. (القرطبی، ۳۴۹، ۲/۱۴۳۱)

برخی فقهای امامیه معتقدند که فرد عادل، علاوه بر داشتن اسلام باید به واجبات و محرمات پایبند باشد و در این موضوع مستمر نیز باشد، به عبارت دیگر، پرهیز از گناه و عمل به واجبات برای او ملکه شده باشد. (خوئی، ۴، ۱۳۸۲)

۴- ولایت وصی در امور مالی جنین

در صورت نبود ولی قهری وصی او اموال جنین را اداره می‌کند. طبق مصلحت جنین اقداماتی را انجام می‌دهد که آن اقدامات می‌تواند از قبیل نفقه و کنار گذاشتن ارث او باشد که اینجا می‌خواهیم مسئله ارث را بررسی کنیم.

۴-۱ ارث جنین

ارث حاملگی در اینکه حاملگی ارث می‌برد، همان گونه که شیخ در المبسوط می‌فرماید: «رجل مات و خلف امرأة حبلی فإن الحمل يرث بلا خلاف، فإن خرج و استهل فإنه يرث بلا خلاف، و إن خرج و فيه حياة مستقرة و لم يستهل فإنه يرث أيضاً؛ مردی می‌میرد و زن حامله را ترک می‌کند، بدون اختلاف ارث می‌برد بدون اختلاف، و اگر بیرون آمد و حیات پایدار داشت و شروع نشد، ارث هم می‌برد». (طوسی، ۴/۱۲۳۱۳۸۶)

محقق گفت: «الحمل يرث بشرط انفصاله حياً، و لو سقط ميتاً لم يكن له نصيب، و لو مات بعد وجوده حياً كان نصيبه لوارثه؛ حاملگی به شرطی ارث می‌برد که زنده باشد و اگر مرده سقط شود سهمی ندارد و اگر بعد از زنده ماندن بمیرد سهم آن به ورثه می‌رسد». (محقق حلی، ۴/۱۶۱۳۸۵)

۴-۲ ادله

این را می‌توان از قرآن و سنت استنباط کرد:

کتاب

خداوند متعال در مورد کتاب می‌فرماید: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ ... وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ؛ خداوند شما را در مورد فرزندان امر می‌کند برای ذکور نصیب دو زن ... و برای پدر و مادرش - برای هر یک ششم از آنچه باقی می‌گذارد، اگر از او باشد». (نساء: ۱۱) بنابراین معنای کلی آیه هم شامل مولود و هم متولد می‌شود؛ زیرا طفل در شکم مادر را در عرف و شرع پسر نیز می‌گویند و مانند نوزاد است، با این تفاوت که آیه منحصر به نصوصی است که دلالت بر شرط ارث حاملگی دارد. زنده به دنیا بیاید.

سنت

در مورد ارث جنین روایات مستفیضه داریم

(۱) صحیح عمر بن یزید می‌گوید: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل مات و ترك امرأته و هي حامل، فوضعت بعد موته غلاماً، ثم مات الغلام بعد ما وقع إلى الأرض، فشهدت المرأة التي قبلتها أنه استهل و صاح حين وقع إلى الأرض ثم مات؟ قال: «على الإمام أن يجيز شهادتها في ربع ميراث الغلام»؛ از اباعبدالله عليه السلام درباره مردی پرسیدم که پس از مرگ همسرش، پسری به دنیا آورد به زمین زنی که بوسیدم شهادت داد که وقتی روی زمین افتاد شروع کرد و فریاد زد. فرمود: امام باید شهادت او را به ربع ارث پسر اجازه دهد. معنی روشن است». (حر عاملی، ۱۸/۲۵۹۱۳۸۶)



۲) صحیح الفاضل می گوید: حکم بن عتیبه از ابوجعفر علیه السلام در مورد پسری که بدون شروع از مادرش سقط می شود سؤال کرد، آیا او ارث می برد؟ پس از او روی گردانید، آنگاه آن را تکرار کرد و گفت: «اگر حرکت کرد و ارث برد، شاید لال بود». صدوق چنین داستانی را با سند خود از حریر نقل کرده است. (طوسی، ۱۹۸، ۴/۱۳۶۳)

شرایط میراث بارداری از آنچه از روایات دریافتیم، چنین برمی آید که ارث حاملگی مشروط به دو چیز است:
اول: حکم به وجود او با فوت ورثه یا قطعی کردن کمتر از شش ماه از زمان فوت، زنده بودن کامل یا شرعاً او را برای حداکثر مدت حاملگی یا کمتر به دنیا آورده است و زن باردار در آن مدت نزدیکی نکرده است که برای تکیه کودک مناسب باشد.

دوم: زنده بودن جدا شود، اگر مرده جدا شده باشد، اثری در ارث ندارد، خواه در شکم حرکت کرده باشد یا نه، و خواه به دلیل جنایت مرتکب، جدا شده باشد. اگر جنایت نیاز به دیه داشته باشد، پس از اتمام جدایی، اگر بخشی از آن زنده بماند و بمیرد، مانند آن است که پس از جدایی، زنده بمیرد به وارثانش ارث می رسد.

نظر حنفیه

اختلافی بین آنها وجود ندارد، بلکه اتفاق نظر دارند که حاملگی در صورت معلوم در بین ورثه است. که در زمان مرگ وصیت کننده در رحم بوده و در حال حیات جدا شده است و اگر برای حداقل مدت حاملگی که شش ماه از فوت وراث است، آن را در رحم آورده باشد. و عقد بین زوجین صحیح بوده است. زیرا حداقل مدت بارداری شش ماه است. (سرخسی، ۵۰، ۳۰/۴۸۳)

۸- ولایت وصی در امور غیر مالی

در امور غیر مالی وصی خیلی نقش مهمی ندارد چون فرزند هنوز به دنیا نیامده و معلوم نیست این جنین زنده می ماند یا نه مگر می تواند بعضی اقدامات را برای جلوگیری از حق تلفی جنین در آینده انجام دهد مثلاً برای تربیت او برنامه ریزی کند و یا برای زنده ماندنش کارهایی را انجام دهد. و اینجا می خواهیم فقط دو مورد از ولایت در امور غیر مالی را ذکر کنیم

تأخیر در مجازات زن باردار به دلیل حاملگی الزاماتی دارد:

وجه اول: عدم اعمال مجازات برای زن باردار برای زن باردار مجازاتی نمی شود، هر چند در اثر زنا باشد، تا وقتی که بچه اش را به دنیا بیاورد و از نفاس بیرون بیاید و اگر شیر ندهد، شیر ندهد بدون شک. مفید رحمه الله می فرماید: «اگر زنی در حال بارداری زنا کند تا زایمان کند و از بیماری نفاس بیرون بیاید حبس می شود و بعد از آن عذاب بر او جاری می شود». (شیخ مفید، ۱۳۱۰، ۴۸۲)

وجه دوم: قصاص بر زن باردار تحمیل نشود زن باردار تا زمانی که بچه را به دنیا نیاورد و شیر دهد، در نفس و عضو قصاص نمی شود. به دلیل مرگ جنین یا ترس از زنده شدن او و جنین از گناه پاک است و به جرم دیگری مجازات نمی شود، خواه طفل حلال باشد یا حرام و خواه بعد از وجوب مجازات واقع شده باشد. یا قبل از آن، این چیزی است که در آن اختلافی نیست، و در آشکار ساختن باطل ادعا شده است. (فاضل الهندی، ۱۳۰۵، ۲/۴۶۹)

علامه در قواعد می گوید: زن حامله باید قصاص خود را به تأخیر بیندازد تا زایمان کند، هر چند بعد از جنایت بارداری تجدید شود و کشتن او بعد از زایمان جایز نیست مگر اینکه بچه آب بنوشد «آغوز» چون طفل بدون او نمی تواند زندگی کند، پس اگر نمناک باشد، او را می کشند، در غیر این صورت، صبر می کند تا شیردهی شود. (حلی، ۳۰۱، ۲/۱۴۱۳)

دیدگاه حنفیه

اینها هم در این مورد اختلافی ندارند که زن حامله بخاطر جنین قصاص نمی شود. (دسوقی، ۳/۲۶۰، بی - تا)

نتیجه

ولایت مطلق برای خداوند است ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام از جانب خدا است. همه جوامع نیاز به ولی دارند خانواده هم یک واحد کوچک اجتماعی است نیاز به ولی و سرپرست دارد. پس خداوند بعد پدر و جد این نیاز را توسط وصی آنها برطرف کرد. در این تحقیق محدوده ولایت وصی بر جنین از دیدگاه امامیه و حنفیه در امور مالی و غیرمالی پرداخته شد. و به نتایج زیر دست یافتیم:



وصی یکی از کسانی که امور جنین را به عهده می گیرد و شرعا ولایت دارد است. و دلیل این مطلب مطلق بودن آیه و آیاتی که در خصوص این زمینه ایی هست که فقهای امامیه و فقهای حنفیه در کتب شان ذکر نمودند. وصی باید در اداره امور جنین مصلحت را در نظر بگیرد و در دیدگاه هردو مذاهب جنین موقع وصیت در رحم مادر موجود باشد. شرایط وصی بودن را داشته باشد. عقل یکی از شرایط وصی است دیوانه مثل نابالغ تحت سرپرستی دیگر هست. وقتی وصی دیوانه شد ولایت او ساقط می شود. و لکن کسی که جنون او ادواری هست حنفیه و امامیه گفتند، فقط در زمان جنون از ولایت سرپرستی بازداشته می شود.

وصی که می خواهد ولایت جنین مسلمان را بر عهده بگیرد از نظر امامیه باید خودش هم مسلمان باشد، و در این مورد بین فقهای امامیه اختلافی وجود ندارد. چون اسلام برتر است و برتر از آن نیست. و قرار دادن ولایت کافر بر مومن برتری دادن کافر بر مومن است. اما طبق دیدگاه حنفیه ها کافر ذمی را می توان وصی قرار داد اما بر حاکم شرع واجب است که وصی کافری را عزل کرده و به جای او فرد مسلمانی را وصی قرار دهد. اما وصی کافر همه اموری که قبل از عزل انجام داده همه نافذ خواهد بود.

برای ثابت ماندن ولایت وصی شرط عدالت بسیار مهم است. برخی از علمای امامیه بر این باورند که وصی باید واجبات و محرمات را پایبند باشد. اما از لحاظ علمای حنفیه اینکه معروف به فسق و فجور نباشد همین کفایت می کند.

وصی در امور مالی جنین ولایت دارد تا وقتی که جنین به دنیا نیامده ارث جنین را دوسهم از پسر در کنار می گذارد تا به وارث موصی برسد البته رسیدن ارث به جنین منوط بر این است که باید زنده بدنیا بیاد حتی یک حرکت کوچکی هم از حیاتش انجام داد بعد بمیرد ارث به او می رسد و ارث او را به دیگر وارث تقسیم می کنند.

موارد در امور غیر مالی برای جنین خیلی مطرح نیست. اما وصی می تواند برای حضانت او برنامه ریزی کند یا مادر را تا وقتی او بدنیا نیامده مجازات جسمی نمی کنند از قبیل قصاص یا جراحات تا بر جنین آسیبی نرسد. در امور مالی و غیر حنفیه با امامیه اختلافی ندارند.

منابع

قرآن کریم

- ۱) ابن قدامه، المغنی، بیروت، دارالکتاب العربی، بی جا نا
- ۲) ابن منظور، محمد، لسان العرب، قم ادب الحوزه، ۱۴۰۵
- ۳) طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، بی نا، بی جا، ۱۳۷۵،
- ۴) جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت، بی جا، دار العلم للملایین، ۱۴۰۴
- ۵) راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات، قم، ذوی القربی، ۱۴۱۹
- ۶) طوسی، محمد بن حسن، المبسوط، موسسه دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم، ایران، اول، ۱۳۸۶
- ۷) جمعی از نویسندگان، موسوعه احکام الاطفال و ادلتها، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۴۲۸
- ۸) حلّی، یوسف، نهج الحق و کشف الصدق، دارالکتاب البنانی، بیروت، لبنان، ۱۹۸۲م
- ۹) حلّی، یوسف، تذکره الفقهاء، آل البیت، قم ایران، ۱۴۱۴ق
- ۱۰) حلّی، یوسف، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، قم، ایران، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه، ۱۴۱۳
- ۱۱) شهید اول، محمد بن مکی، الدروس، بی جا، انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه، ۱۳۹۵

- (۱۲) طباطبایی، علی، ریاض المسائل، بی جا، بوستان کتاب، ۱۳۷۴
- (۱۳) خوانساری، سید احمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۴
- (۱۴) طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم، ایران، انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه، ۱۴۰۷
- (۱۵) محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام، بی جا، بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۸۵
- (۱۶) طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الاستبصار، تهران ایران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳
- (۱۷) دسوقی، شمس الدین محمد، حاشیه الدسوقی علی مختصر المعانی، بی جا، فاروس، ۱۳۹۲
- (۱۸) شیخ مفید، محمد، المقنعه، قم، ایران، انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه، ۱۴۱۰
- (۱۹) فاضل هندی، کشف اللثام، قم، ایران، منشورات مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵
- (۲۰) خوئی، ابوالقاسم، مبانی تکمله المنهاج، خرسندی، بی جا، ۱۳۹۳
- (۲۱) حلی، حسن بن یوسف، قواعد الاحکام، قم، ایران، انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه، ۱۴۱۳
- (۲۲) دسوقی، محمد، حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر، بی جا، دارالفکر، بی - تا
- (۲۳) انصاری، طاهری، محمد علی، مسعود، دانشنامه حقوق خصوصی، بی جا، چاپ اول، محراب فکر، ۱۳۸۴
- (۲۴) مصطفوی، حسن، کلمات القرآن، بی جا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰
- (۲۵) شیروانی، علی، شرح لمعه، بی جا، دارالعلم، ۱۳۷۷
- (۲۶) شهید ثانی، زین الدین، مسالک الافهام، بی جا، مجمع فکر الاسلامی، ۱۳۸۹
- (۲۷) خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، بی جا، بی نا، بی - تا
- (۲۸) خوئی، ابوالقاسم، موسوعه امام خوئی، بی جا، بی نا، ۱۳۱۷
- (۲۹) بحرانی، یوسف، حقائق الناضره، قم، النشر الاسلامی، ۱۴۰۵
- (۳۰) خوری شرتوتی، سعید، اقرب الموارد، بی جا، اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه، ۱۳۷۷
- (۳۱) بحر العلوم، سید محمد، بلغه الفقیه، تهران، مکتبه الصادق، ۱۴۰۳
- (۳۲) معوض، علی محمد، الحاوی الکبیر، بی جا، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴
- (۳۳) الرملی، شمس الدین، نهایه المحتاج، بیروت، لبنانی، دارالفکر، ۱۰۸۷



- ۳۴) شهید اول، شمس الدین، لمعه دمشقیه، بی جا، بی نا، ۷۳۴ق
- ۳۵) ملا خسرو، محمد، در الاحکام فی شرح غرر الاحکام، بی جا، اولوالالباب، ۱۳۹۸
- ۳۶) کاشانی، علاء الدین بن مسعود، بدائع الصنائع، بی جا، نشر دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶
- ۳۷) طوسی، ابو جعفر، تهذیب الاحکام، بی جا، صدوق، ۱۳۷۶
- ۳۸) کرکی، علی، جامع المقاصد، بی جا، موسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۴
- ۳۹) حر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، قم، ایران، موسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۹
- ۴۰) سبزواری، عبدالهادی، مهذب الاحکام، بی جا، دارالتفسیر، ۱۳۸۸
- ۴۱) سبزواری، عبدالاعلی، جواهر الکلام، بی جا، اندیشه هادی، ۱۳۸۶
- ۴۲) خوئی، ابوالقاسم، مستند العروه، بی جا، بی نا، بی تا
- ۴۳) اوزجندی، قاضی خان محمد، الفتاوی الخاتیه، بیروت، لبنان، دارالفکر، ۱۴۱۱
- ۴۴) قرطبی، ابوالولید، بدایه المجتهد و نهایه المقتصد، بی جا، المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الاسلامیه، ۱۴۳۱
- ۴۵) خوئی، ابوالقاسم، المسایل المنتخبه، بی جا، موسسه احیاء آثار امام خوئی، ۱۳۸۲